



توافقی نخبگان شرط اصلی توسعه

استفان درکن در **قمار توسعه** به چرایی موفقیت با شکست کشورهای مختلف در مسیر توسعه می پردازد



مطالعات توسعه



حسین سخنور

پژوهشگر توسعه

اگر با ادبیات دانش توسعه آشنا باشید، احتمالاً با کتاب‌هایی مواجه شده‌اید که ابتدا یک نظریه درباره چرایی توسعه یا عقب‌ماندگی کشورها ارائه می‌کنند و سپس آن نظریه را با مطالعه تجربه کشورهای مختلف می‌آزمایند. کتاب «قمار توسعه» نوشته استفان درکن/ Stefan Dercon نیز در همین سنت قرار می‌گیرد. پیش از آن، دارون عجم‌واغلو و جیمز رابینسون در کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند، با بررسی کشورهای مانند انگلستان، ایالات متحده، مکزیک، کره جنوبی، کره شمالی و... نقش نهادهای سیاسی و اقتصادی را در توسعه یا عقب‌ماندگی کشورها توضیح می‌دهند یا داگلاس نورث و همکارانش در کتاب «در سایه خشونت» با مطالعه کشورهای مانند بنگلادش، جمهوری دموکراتیک کنگو، زامبیا، موزامبیک، فیلیپین و... نظریه خود درباره نظام‌های سیاسی و مسیر گذار به توسعه را محک می‌زنند.

استفان درکن نیز همین روش را برمی‌گزیند. او به جای آنکه به استدلال‌های صرفاً نظری، با بررسی تجربه کشورهای مانند بوتسوانا، غنا، اتیوپی، رواندا، بنگلادش، اندونزی، چین و... تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که چرا برخی کشورها، با وجود فقر، ضعف نهادها و چالش‌های فراوان، وارد مسیر توسعه می‌شوند، اما برخی دیگر همچنان در چرخه عقب‌ماندگی باقی می‌مانند. به همین دلیل عنوان دوم کتاب عبارت‌است از: «چرا برخی کشورها برنده می‌شوند و دیگران می‌بازند؟» اما آنچه در این میان برای غنای‌مندان توسعه در ایران، مایه تأسف است، اینکه در هیچ‌یک از این تحقیقات (که برخی‌شان با حمایت بانک جهانی و IMF صورت گرفته) ایران به عنوان نمونه مطالعاتی انتخاب نشده است. در همین کتاب و سایر کتاب‌های مشابه (که به برخی‌شان اشاره شد) کشورهای مختلفی از پنج قاره، مورد مطالعه اقتصاددانان برجسته و نویسندگان ممتاز و تیم پژوهش‌شان قرار گرفته است، اما ایران بنا به دلایل مختلفی، خارج از لیست مطالعاتی آنان قرار گرفته است. اما در این بی‌توجهی و بی‌اقتبالی هم نباید ناامید بود و می‌توان از سایر تجارب مذکور و ترکیب نزدیک‌ترین آنها به ایران که در این کتاب‌های و تحقیقات آمده، برای ایران بهره جست. چنانچه نویسنده در بخشی از کتاب تصریح دارد کمتر کشوری «اندونزی» را الگو قرار می‌دهد درحالی‌که این کشور، نکات زیادی به‌منظور آموختن برای کشورهای در حال توسعه دارد.

تجربه اتیوپی

اکثریتی از پژوهشگران توسعه اتفاق نظر دارند که الگوی توسعه کشورهای غربی و اروپایی برای ایران، «ممکن نیست، بگذریم از آنکه اقلیتی بر «مطلوب» بودن آن هم تردید دارند. از این رو، به عنوان جایگزین مدل اروپایی، مدل توسعه بره‌های آسیا مطرح می‌شود، چهار کشور هنگ‌کنگ، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان. اما وقتی استفان درکن در فصل ۱۰ کتاب به دو نمونه اتیوپی و رواندا می‌رسد، نکاتی را درباره کشور اول، بیان می‌کند که برای مخاطب ایرانی قابل توجه است. در واقع این کشور که در شرق قاره آفریقا واقع شده است، برای ما، تجربه‌هایی ملموس‌تر و مناسب‌تری در قیاس با کشورهای آسیای شرقی دارد. به گفته درکن، اتیوپی و رواندا برخلاف تصور رایج، مسیر توسعه خود را نه با پذیرش کامل نسخه‌های اقتصاد لیبرال، بلکه با طراحی راهبردی متناسب با شرایط تاریخی، سیاسی و اجتماعی خود پی‌موندند. به تعبیر نویسنده، این کشورها توسعه را با نسخه‌ای بومی دنبال کردند، نه با تقلید صرف از الگوهای غربی. در مورد اتیوپی، این روایت برای مخاطب ایرانی اهمیت ویژه‌ای دارد. این کشور اگرچه برای دریافت منابع مالی خارجی ناچار شد برخی سیاست‌های اقتصاد آزاد را بپذیرد، اما خیلی زود دریافت که توسعه، با نسخه‌های آماده محقق نمی‌شود و باید مسیر

متناسب با واقعیت‌های خود را بیابد. از همین رو، دولت اتیوپی در بسیاری از حوزه‌ها نقش فعالی در هدایت اقتصاد، سرمایه‌گذاری و سیاست صنعتی ایفا کرد.

درکن تأکید می‌کند رهبران اتیوپی حتی مشروعیت سیاسی خود را نیز در گرو موفقیت برنامه توسعه قرار داده بودند. آنها توسعه را نه یک شعار، بلکه مبنای بقای سیاسی خود می‌دانستند. مقامات این کشور برای مطالعه تجربه‌های موفق، به کره جنوبی سفر کردند و از نزدیک مسیر توسعه آن را بررسی کردند، اما در نهایت، تصمیم گرفتند نسخه کره را کپی نکنند، بلکه از آن بیاموزند و راهی متناسب با اتیوپی طراحی کنند.

نتیجه نیز قابل توجه بود. اتیوپی بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۸ بیش از ۱۵ سال رشد اقتصادی با ۷ درصد در تجربه کرد و بر اساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، یکی از سریع‌ترین اقتصادهای در حال رشد جهان بود. درکن از این تجربه با عنوان «بُنیی از یک معجزه» یاد می‌کند. این تعبیر به گزارش‌های از «گمسیون رشد و توسعه» یازمی‌گردد که معتقد است اگر کشوری بتواند به مدت ۲۵ سال رشد اقتصادی سالانه بیش از ۷ درصد را حفظ کند، می‌توان از «معجزه رشد» سخن گفت. اتیوپی در میانه این مسیر قرار گرفته بود و به همین دلیل، درکن آن را «صف

معجزه» می‌نامد. در این میان، نقش ملس زناوی/ Meles Zenawi، نخست‌وزیر وقت اتیوپی، بسیار برجسته است و درکن در بخشی از کتاب می‌گوید او کشور را به عنوان یک «فیلسوف» اداره می‌کرد. زناوی با همین رویکرد و با تمرکز بر توسعه، انسجام سیاسی را حفظ کرد و اجازه نداد رقابت‌های گروهی و مطالبات کوتاه‌مدت، مسیر توسعه کشور را منحرف کند. یکی از مثال‌هایی که درکن از حکمت زناوی می‌آورد این است که او مدیران ارشد دولتی خود را موظف کرد تا توانایی‌های اقتصاد و سازمان را به صورت علمی بیاموزند؛ از همین رو، اعضای کابینه خود را برای گذراندن دوره کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی به دانشگاه آژاد بریتانیا فرستاد. او و مشاورانش نیز به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های جوزف استیگلیتز (برنده نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱) بودند. در این دیدگاه، اگرچه اقتصاد بازار مقصد نهایی است، اما بازارها به خودی خود کامل عمل نمی‌کنند و دولت باید برای اصلاح شکست‌های بازار، نقش فعال و هدفمند ایفا کند. یکی دیگر از آموزه‌های استیگلیتز برای دولتمردان اتیوپی، رد رویکرد «یک راه‌حل مناسب برای همه» بوده است، سوده است، چنانچه آوردیم اتیوپی نیز مسیر خود را پیدا کرد. زیرا مورد چین به خود درکن ثابت کرده است که دانش توسعه ممکن است درس‌هایی اشتباه از موفقیت‌های خود بگیرد. از این رو، برای ایران، تجربه اتیوپی از جهاتی مفیدتر از تجربه بره‌های آسیاست. ایران و اتیوپی، برخلاف بسیاری از کشورهای شرق آسیا، هر دو دارای پیشینه تاریخی و تمدنی عمیق، سنت‌های اجتماعی و مذهبی ریشه‌دار، ساختارهای سیاسی پیچیده و نقش پررنگ نخبگان و گروه‌های سیاسی در اداره کشور هستند.

بنابراین، فاصله نه‌ادی و فرهنگی ایران با اتیوپی، در برخی ابعاد، کمتر از فاصله آن با کشورهایی مانند سنگاپور یا کره جنوبی است. **دوگانه معیوب دولت-بازار** «دولت با بازار؟» شاید یکی از قدیمی‌ترین و در عین حال فرسایشی‌ترین مناقشات اقتصاد توسعه باشد. مناقش‌های که در ایران نیز سال‌هاست به جای آنکه به یک بحث تحلیلی تبدیل شود، زنگ و بوی ایدئولوژیک به خود گرفته است. به یک سوی این جدال، دولت منشأ همه ناآرامی‌ها معرفی می‌شود و در سوی دیگر، بازار عامل اصلی نابرابری و بی‌عدالتی تلقی می‌شود. حال آنکه تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد پاسخ این پرسش، نه «دولت» است و نه «بازار»، بلکه کیفیت رابطه میان این دو است. در همین زمینه، مدت‌هاست فرهاد مؤمنی با استناد به نظریه «هزینه‌های مبادله» رونالد کوز، به نکته مهمی اشاره می‌کند و می‌گوید اینکه چه کاری باید به دولت سپرده شود و چه کاری به بازار، یک پاسخ از پیش تعیین‌شده ندارد؛ بلکه به این بستگی دارد که هزینه مبادله و هماهنگی در هر مورد، در

کدام سازوکار کمتر باشد. به تعبیر او، نظریه کوز اساساً این دوگانه «دولت یا بازار» را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد مرز میان این دو، بر اساس کارایی و شرایط نه‌ادی هر جامعه تعیین می‌شود، نه بر اساس یک نسخه جهانشمول. در واقع پاسخ به سؤال فوق، مشروط است، اگر در طرحی «دولت» هزینه‌های مبادله را بیشتر کاهش دهد، اولویت با دولت است و اگر جایی «بازار» بتواند این هزینه‌ها را کاهش دهد، اولویت با بازار است.

استفان درکن نیز در «قمار توسعه» تقریباً دولت بزرگ است و نه قبیله بازار. هاشده، از نگاه او، آنچه کشورهای موفق را از کشورهای ناموفق متمایز می‌کند، اندازه دولت یا میزان آزادی بازار نیست، بلکه توانایی دولت در حل مسائل توسعه و ایجاد بازارهای کارآمد است. درکن تصریح می‌کند همه کشورهای موفق به سازوکار بازار اعتماد کرده‌اند، اما در عین حال، همگی از دولت‌هایی معتبر، توانمند و دارای ظرفیت اجرایی برخوردار بوده‌اند؛ با این تفاوت که میزان و شیوه مداخله دولت در هر یک از این کشورها متفاوت بوده است، بنابراین، موفقیت نه در حذف دولت، بلکه در حفظ کنونی، می‌توان از «معجزه رشد» سخن گفت. اتیوپی در میانه این مسیر قرار گرفته بود و به همین دلیل، درکن آن را «صف

معجزه» می‌نامد. در این میان، نقش ملس زناوی/ Meles Zenawi، نخست‌وزیر وقت اتیوپی، بسیار برجسته است و درکن در بخشی از کتاب می‌گوید او کشور را به عنوان یک «فیلسوف» اداره می‌کرد. زناوی با همین رویکرد و با تمرکز بر توسعه، انسجام سیاسی را حفظ کرد و اجازه نداد رقابت‌های گروهی و مطالبات کوتاه‌مدت، مسیر توسعه کشور را منحرف کند. یکی از مثال‌هایی که درکن از حکمت زناوی می‌آورد این است که او مدیران ارشد دولتی خود را موظف کرد تا توانایی‌های اقتصاد و سازمان را به صورت علمی بیاموزند؛ از همین رو، اعضای کابینه خود را برای گذراندن دوره کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی به دانشگاه آژاد بریتانیا فرستاد. او و مشاورانش نیز به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های جوزف استیگلیتز (برنده نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱) بودند. در این دیدگاه، اگرچه اقتصاد بازار مقصد نهایی است، اما بازارها به خودی خود کامل عمل نمی‌کنند و دولت باید برای اصلاح شکست‌های بازار، نقش فعال و هدفمند ایفا کند. یکی دیگر از آموزه‌های استیگلیتز برای دولتمردان اتیوپی، رد رویکرد «یک راه‌حل مناسب برای همه» بوده است، سوده است، چنانچه آوردیم اتیوپی نیز مسیر خود را پیدا کرد. زیرا مورد چین به خود درکن ثابت کرده است که دانش توسعه ممکن است درس‌هایی اشتباه از موفقیت‌های خود بگیرد. از این رو، برای ایران، تجربه اتیوپی از جهاتی مفیدتر از تجربه بره‌های آسیاست. ایران و اتیوپی، برخلاف بسیاری از کشورهای شرق آسیا، هر دو دارای پیشینه تاریخی و تمدنی عمیق، سنت‌های اجتماعی و مذهبی ریشه‌دار، ساختارهای سیاسی پیچیده و نقش پررنگ نخبگان و گروه‌های سیاسی در اداره کشور هستند.

بنابراین، فاصله نه‌ادی و فرهنگی ایران با اتیوپی، در برخی ابعاد، کمتر از فاصله آن با کشورهایی مانند سنگاپور یا کره جنوبی است. **دوگانه معیوب دولت-بازار** «دولت با بازار؟» شاید یکی از قدیمی‌ترین و در عین حال فرسایشی‌ترین مناقشات اقتصاد توسعه باشد. مناقش‌های که در ایران نیز سال‌هاست به جای آنکه به یک بحث تحلیلی تبدیل شود، زنگ و بوی ایدئولوژیک به خود گرفته است. به یک سوی این جدال، دولت منشأ همه ناآرامی‌ها معرفی می‌شود و در سوی دیگر، بازار عامل اصلی نابرابری و بی‌عدالتی تلقی می‌شود. حال آنکه تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد پاسخ این پرسش، نه «دولت» است و نه «بازار»، بلکه کیفیت رابطه میان این دو است. در همین زمینه، مدت‌هاست فرهاد مؤمنی با استناد به نظریه «هزینه‌های مبادله» رونالد کوز، به نکته مهمی اشاره می‌کند و می‌گوید اینکه چه کاری باید به دولت سپرده شود و چه کاری به بازار، یک پاسخ از پیش تعیین‌شده ندارد؛ بلکه به این بستگی دارد که هزینه مبادله و هماهنگی در هر مورد، در

کدام سازوکار کمتر باشد. به تعبیر او، نظریه کوز اساساً این دوگانه «دولت یا بازار» را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد مرز میان این دو، بر اساس کارایی و شرایط نه‌ادی هر جامعه تعیین می‌شود، نه بر اساس یک نسخه جهانشمول. در واقع پاسخ به سؤال فوق، مشروط است، اگر در طرحی «دولت» هزینه‌های مبادله را بیشتر کاهش دهد، اولویت با دولت است و اگر جایی «بازار» بتواند این هزینه‌ها را کاهش دهد، اولویت با بازار است.

استفان درکن نیز در «قمار توسعه» تقریباً دولت بزرگ است و نه قبیله بازار. هاشده، از نگاه او، آنچه کشورهای موفق را از کشورهای ناموفق متمایز می‌کند، اندازه دولت یا میزان آزادی بازار نیست، بلکه توانایی دولت در حل مسائل توسعه و ایجاد بازارهای کارآمد است. درکن تصریح می‌کند همه کشورهای موفق به سازوکار بازار اعتماد کرده‌اند، اما در عین حال، همگی از دولت‌هایی معتبر، توانمند و دارای ظرفیت اجرایی برخوردار بوده‌اند؛ با این تفاوت که میزان و شیوه مداخله دولت در هر یک از این کشورها متفاوت بوده است، بنابراین، موفقیت نه در حذف دولت، بلکه در حفظ کنونی، می‌توان از «معجزه رشد» سخن گفت. اتیوپی در میانه این مسیر قرار گرفته بود و به همین دلیل، درکن آن را «صف



چرا برخی کشورها برنده می‌شوند و دیگران می‌بازند؟

نویسنده: استفان درکن
مترجم: شهریار ایمرلو تبریزی
انتشارات: دکسا
تعداد صفحات: ۴۶۶ صفحه
قیمت: ۱۴۰۰۰۰ تومان

ملی باشد. از نظراو، نخبگان کسانی هستند که تصمیم می‌گیرند یا به شکلی نامتناسب بر تصمیمات اقتصادی و سیاسی اثر می‌گذارند و تا زمانی که این گروه بر سر توسعه به اجماع نرسند، هیچ نسخه اقتصادی، اصلاح نه‌ادی یا کمک خارجی، کشور را به مسیر توسعه نخواهد برد. درکن برای اثبات این ادعا، ده‌ها مطالعه موردی را مرور می‌کند و پس از مقایسه کشورهایی با پیشینه تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی مشابه، به این نتیجه می‌رسد که مهم‌ترین تفاوت میان کشورهای موفق و ناموفق، وجود یا فقدان همین «توافق توسعه» است. او حتی نشان می‌دهد جنگ داخلی در سرلان، به وجود همه ورانی‌هایش، در ترویج سیاست‌های مبتنی بر شواهد است تا این طریق نهایت فرصتی برای شکل‌گیری یک توافق جدید میان نخبگان ایجاد کرد. از سوی

دیگر، صرف صلح نیز تضمین‌کننده توسعه نیست؛ چنانکه مالاوی، با وجود دهه‌ها ثبات نسبی، همچنان یکی از فقیرترین کشورهای آفریقا باقی مانده است. از نگاه درکن، صلح زمانی به توسعه کمک می‌کند که بر بستری از منافع و انگیزه‌های اقتصادی مشترک استوار باشد.

تا اینجا، استدلال کتاب منسجم و قانع‌کننده است. اما درست در همین نقطه، مهم‌ترین پرسش خواننده آغاز می‌شود: اگر توافق توسعه، کلید ورود به مسیر توسعه است که هست-این توافق چگونه شکل می‌گیرد؟ این پرسش، به‌ویژه برای کشورهای مانند ایران، اهمیتی اساسی دارد. اگر مسأله اصلی، نه سیاست صنعتی، نه خصوصی‌سازی، نه آزادسازی اقتصادی و نه اصلاحات اداری، بلکه توافق نخبگان است، آن‌گاه باید دانست این توافق از چه مسیری حاصل می‌شود، چه نهادهایی را می‌سازند، چه انگیزه‌هایی نخبگان را به همکاری وامی‌دارد و چگونه می‌توان بر تعارض منافع آنان غلبه کرد.

اما به نظر می‌رسد درکن در شرح و بسط این پرسش مهم و چگونگی شکل‌گیری توافق، خیلی اهتمامی نداشته یا لاقول صراحت ندارد. او صرفاً توصیه‌هایی مطرح می‌کند که بیشتر توصیفی‌اند تا تجویزی. برای مثال، می‌گوید توافق‌سازی اگرچه یک فرآیند سیاسی است، اما بدون یک توافق اقتصادی پایدار میان نخبگان شکل نمی‌گیرد. با تأکید بلکه این است که چه نوع دولتی و چه نوع بازاری، در چه مرحله‌ای از توسعه و با چه ظرفیت نه‌ادی، می‌تواند رشد اقتصادی را پایدار کند.

پرسشی بنیادین، پاسخی ناتمام به نظر می‌رسد مهم‌ترین پرسش کتاب «قمار توسعه»-این نیست که چرا برخی کشورها توسعه می‌یابند؛ بلکه این است که پیش‌شرط آغاز توسعه چیست؟ پاسخ استفان درکن روشن است: «توافق توسعه»؛ یعنی توافق و تعهد بنیادین نخبگان یک کشور بر سر اینکه رشد و توسعه، مهم‌ترین اولویت

استفان درکن در کتاب «قمار توسعه» به جای اتکا به استدلال‌های صرفاً نظری، با بررسی تجربه کشورهای مانند بوتسوانا، غنا، اتیوپی، رواندا، بنگلادش، اندونزی، چین و... تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که چرا برخی کشورها، با وجود فقر، ضعف نهادها و چالش‌های فراوان، وارد مسیر توسعه می‌شوند، اما برخی دیگر همچنان در چرخه عقب‌ماندگی باقی می‌مانند

یکی از نقاط قوت «قمار توسعه»، فاصله گرفتن از کلیشه‌های رایج درباره توسعه است. درکن بارها نشان می‌دهد هیچ کشوری محکوم به فقر یا محکوم به توسعه نیست و همه چیز به تصمیم نخبگان و شکل‌گیری «توافق توسعه» بستگی دارد. اما شگفت آنکه خود او در مواردی از همین اصل فاصله می‌گیرد. نمونه بارز آن، تحلیل او از افغانستان است. در فصل ۸ کتاب، درکن پس از روایت شکست دولت اشرف غنی، بازگشت طالبان و ناامی پروژه دولت‌سازی آمریکا، نتیجه می‌گیرد که «افغانستان ثابت کرد که قابل اصلاح نیست.» او برای این ادعا، شواهد متعددی هم در صفحات بعدی کتاب ارائه می‌کند: از هزنه‌های هنگفت آمریکا برای مبارزه با کشت خشخاش که نتیجه‌ای در پی نداشت، از حمله نیروهای محلی به پروژه‌های عمرانی و سپس درخواست همان گروه‌ها برای عقد قراردادهای امنیتی جهت حفاظت از همان پروژه‌ها و حتی پرداخت پول از سوی نیروهای آمریکایی به بخشی از طالبان برای مقابله با بخش دیگری از طالبان. بی‌تردید، این شواهد گویای شکست یک پروژه بزرگ دولت‌سازی هستند، اما آیا از دل آنها می‌توان به این نتیجه رسید که «افغانستان اصلاح‌ناپذیر است؟» مشکل اینجااست که چنین گزاره‌ای، از تحلیل یک تجربه تاریخی، به داوری درباره سرشت یک جامعه گذر می‌کند؛ گویی شکست یک دوره، به ویژگی ذاتی یک کشور تبدیل می‌شود. این همان لغزشی است که در ادبیات توسعه، بارها مورد انتقاد قرار گرفته است؛ اینکه برخی جوامع نه به دلیل شرایط تاریخی و نه‌ادی، بلکه به دلیل ماهیتی تغییرناپذیر، ناتوان از توسعه معرفی شوند. اتفاقاً این تناقض آشکار به نظر می‌آید خود درکن نیز سازگار نیست. اگر توسعه محصول تصمیم نخبگان، تغییر ائتلاف‌های سیاسی و شکل‌گیری «توافق توسعه» است، آن‌گاه هیچ کشوری نباید ذاتاً اصلاح‌ناپذیر باشد. همان‌گونه که بوتسوانا، رواندا یا اتیوپی توانستند در مقاطعی مسیر خود را تغییر دهند، افغانستان نیز از نظر منطقی نمی‌تواند از پیش از امکان تغییر محروم باشد. شاید دقیق‌تر آن بود که درکن می‌نوشت: «پروژه دولت‌سازی غرب در افغانستان شکست خورد» یا «ائتلاف سیاسی لازم برای توسعه در افغانستان شکل نگرفت»؛ نه اینکه افغانستان را کشوری «اصلاح‌ناپذیر» بداند.

راه‌ها و ریسک‌های توسعه

کتاب «قمار توسعه» مشتمل بر ۳ بخش و ۱۳ فصل است. در فصل اول به مقایسه و مطابقت دیدگاه‌ها و توصیه‌های متفکران معروف توسعه با تجارب متفاوت کشورهای که به دنبال توسعه هستند پرداخته می‌شود. هر متفکری با ارائه دیدگاه متفاوت در یک چارچوب رقابتی به توضیح موفقیت و شکست در توسعه می‌پردازد. در مجموع آنها توضیح کامل و کافی برای برخی از داستان‌های موفقیت اخیر ارائه نمی‌دهند. در فصل دوم آینده توافق توسعه و نحوه تعامل سیاست و اقتصاد بسط داده شده و ویژگی‌های کلیدی توافق توسعه و تنوع آن در زمینه‌های مختلف معرفی می‌شوند. در فصل سوم با ارائه آنچه در دهه‌های اخیر در توسعه رخ داده به موفقیت‌ها و شکست‌ها اشاره می‌شود.

بخش دوم، تجربیات متنوع کشورهای دارای توافق توسعه را با مشابهت به یک موجود زنده توصیف می‌کند. هر فصل از این بخش، درباره جامعه‌ای است که نویسنده با گذراندن زمان و کسب تجربه، با افرادی در آن کشورها ملاقات کرده است که برخی امیدوار و برخی ناامید از توسعه بودند. فصل چهارم، نمونه‌هایی از سه کشور چین، اندونزی و هند ارائه شده که اخیراً در آنها یک توافق توسعه به روش‌های مختلف ظاهر شده است. از فصل پنجم تا دهم این بخش نگاهی دقیق‌تر به ماهیت توافق نخبگان در پانزده کشور از طریق چارچوب توافق توسعه مطرح شده است. برای مثال نه تنها به شکست جمهوری دموکراتیک کنگو، بلکه به موفقیت‌های ظاهر بعید بنگلادش، اتیوپی و غنا پرداخته شده است. همین‌طور در پی افقی نمایان از توافق توسعه مانند سراسر آفریقا شرقی یا حداقل توافق به دنبال ثبات در حال ظهور به سومالی‌لند و لبنان، با وجود چالش‌های کنونی‌شان اشاره شده است.

در همه این کشورها انواع سیاست‌های اقتصادی را که پس از توافق در میان نخبگان دنبال می‌شد، نشان داده شده و چرایی انتخاب سیاست‌ها و چگونگی کمک به آنها یا حتی ممانعت از پیشرفت در رشد و توسعه، برجسته شده است. روایت ابولا در سیرالئون، رسوایی‌های اساد و سوء مدیریت بازار ذرت در مالاوی، اصلاح قانون اساسی کنیا، برنامه‌های امدادی در حین جنگ



سودان جنوبی، نشست و گردهمایی‌های تجاری در سومالی‌لند و موفقیت چشمگیر رشد در بنگلادش و اتیوپی از جمله این موارد هستند. همچنین فشار تلاش برای استفاده از الگوی آسیای شرقی برای آفریقا و گزارش گفت‌وگو با نخست‌وزیر، معاونان رئیس‌جمهوری، کارمندان دولت و مردان و زنان کارگر عادی و صاحبان مشاغل کوچک، بخشی از مطالب بیان شده، هستند.

در بخش سوم آموخته‌های نویسنده برای دستیابی به توسعه موفقیت‌آمیز مطرح شده است. در مورد اینکه چگونه می‌توان توسعه را حتی در برخی از بدترین موقعیت‌ها (در سطح محلی و همچنین از سوی بازیگران بین‌المللی) و جایی که دانشگاه قرار دارد، افزایش داد. به عبارت دیگر، آنچه می‌توان برای کمک به بیشتر کشورها به منظور دستیابی به توافقات توسعه خواهانه موفق، بهبود و حمایت از پایداری آنها انجام داد. فصل یازدهم، نگاهی انتقادی به گفتمان معمولی توسعه جهانی چه از سوی سازمان ملل و چه از سوی واشنگتن یا یکن و نحوه انطباق کمک‌ها در آن دارد. فصل دوازدهم، موردی را برای کمک به تقویت و حمایت از توافقات توسعه نشان می‌دهد (موردی آشفته در این بخش از کتاب روشنی می‌شود افراد بسیاری هستند که نمی‌خواهند مردم فقیر را در کشورهای فاقد توافق توسعه، نادیده بگیرند. فصل سیزدهم، با بررسی آنچه می‌توان با وجود شانس کم، موفقیت برای حمایت از جمعیت‌های فقیر انجام داد، به پایان خواهد رسید. این بخش همچنین مهم‌ترین نقش همکار جهانی را برجسته می‌کند؛ گویی سیاست‌های بین‌المللی عمل‌گرایانه که احتمال توسعه موفقیت‌آمیز را افزایش می‌دهد و به کشورها و نخبگان پیشرو در آنها اجازه می‌دهد تا با وجود همه چالش‌هایی که با آن مواجه‌اند، روی توسعه بلندمدت، خطر کنند. با وجود تصویر تلخی که از تجربه برخی کشورها ترسیم می‌شود، همچنان می‌توان امیدوار بود شرایط بسیاری از کشورهایی که تنها چند دهه پیش کشورهایی بی‌دستی‌وپا و وامانده به نظر می‌رسیدند، به طرز چشمگیری بهبود یافته است. با وجود آن حال حاضر بهتر از آن است که فکر می‌کردیم. از این رو نویسنده توصیه می‌کند بهتر است رهبران سیاسی و اقتصادی، روشنفکران، دانشگاهیان و به طور کلی شهروندان کشورهایی که خطر عقب‌ماندگی را بیشتر و شدیدتر حس می‌کنند، از این موفقیت‌ها درس بگیرند و جرأت به خرج دهند و روی توسعه خطر کنند.